

## شرح يك غزل حافظ

تقریر استاد علامه فقید بدیع الزمان فروزانفر

-۵-

طریق عشق طریق عجب خطر ناکست

نعوذ بالله اگر ره بمقصدی نبری

طریق : بمعنی راه است و طریقه بمعنی روش.

**خطر** : بمعنای بزرگی و ارجمندی است در عربی و فارسی هر دو استعمال میشود و بمعنی کار بزرگ نیز آمده و گاهی نیز بمنظور مقدار استعمال میشود مثلاً خطر ندارد یعنی مقدار ندارد. خطر شرط و گرو بزرگ در قمار هم معنی میدهد و بمعنی بیم و شکفت نیز استعمال شده و خطر ناک بمعنی بیمناک، هولناک و ترسناک است.

**نعوذ بالله** : یعنی به خدا پناه میبرم و مانند مثل در فارسی استعمال میشود و صیغه جمع می باشد ولی اصطلاحاً در مفرد بکار می رود.

**معنی شعر** : بعقیده حافظ طریق عشق راهی خطر ناک است چنانکه گوید :

الا یا ایها الساقی ادر کاساً و ناولها      که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکله

چه در طی این طریق سالک با هزاران مشکل و مانع مصادف میشود و عشق شیرینست قوی پنجه و بسیاری از اولیاء عشق را آزمایش دانسته اند که هر کس را یارای مقاومت در آن نیست زبور عشق نوازی نه کار هر مرغی است      بیا و نوگل این بلبل غزلخوان باش

از موانع عشق این است که گاهی حق و باطل باهم اشتباه میشوند و تمایلات و احساسات در معانی روحانی داخل میشود و بجای هدایت آدمی را بادی ضلالت راهبری میکند.

بعقیده مولوی تاهنگامی که عاشق با معشوق بمقام وصل و یگانگی نرسیده سوز و گداز عشق دردناک و ناگوار است چه در این مقام هنوز شخصیت عاشق از بین نرفته و با معشوق وحدت کامل پیدا نکرده است و این سوز ممکنست پیمانۀ و کاسۀ استعدادش را البریز کند و باینجهت است که میگویند عشق آزمایش مشکلی است. باری تایگانگی و اتحاد بین عاشق و معشوق نیست سوز و گداز در عاشق موجود است و درد هجران درد بیدرمانی است اما باهمۀ اینها این سوز برای عاشق سازگار است و امید، کار و پیر آسان میکند.

پس از آنکه عاشق بدوست پیوست و مراد خود را بر مراد معشوق منطبق نمود و از سر اراده و شخصیت خود برخاست دیگر سوز و هیجان بر او ناگوار نیست بلکه قرین راحت و آسایش است، پس سوزی که در هجران موجود میباشد تا عاشق بر شخصیت خود پشت پانزده دشوار است، اما

سوزی که در عالم وصال است آسان ولذت بخش است. حافظ فرماید :

بلبلی برگ گلی خوش رنگ در منقار داشت

و اندر آن برگ و نواخوش ناله های زار داشت

گفتمش در عین وصل این ناله و فریاد چیست

گفت ما را جلوه معشوق در این کار داشت ...

گر مرید راه عشقی فکر بد نامی مکن

شیخ صنعان خرقه رهن خانه خمار داشت

چشم حافظ زیر بام قصر آن حوری سرشت

شیوه جنات تجری تحتها الانهار داشت

سختی روزهای فراق هم برای عاشق لذت آور است اما وقتی که موافقت معشوق را فراهم

نمود عالم بروی گلستان می گردد .

مولوی در قصه آن بازرگان که بتجارت به هندوستان می رفت و آغازش این است :

بود بازرگان و او را طوطی

این معنی را شرح می دهد و میگوید :

خاصه آن لیلی و این مجنون بود

وعده های آن لب چون قند کو

باطرب تر از سماع و بانگ چنگ

و انتقام تو ز جان محبوبتر

ماتم این تا خود که سورت چون بود

وز لطافت کس نیابد غور تو

وز کرم آن جور را کمتر کند

ای عجب من عاشق این هر دو ضد

همچو بلبل زین سبب نالان شوم

تا خورد او خار را با گلستان

جمله ناخوشها ز عشق او را خوشیست

یاد یاران یار را میمون بود

ای عجب آن عهد و آن سوگند کو

ای بدی که تو کنی در خشم و جنگ

ای جفای تو ز دولت خویشتر

تار تو اینست تورت چون بود

از حلاوتها که دارد جور تو

نال و ترسم که او باور کند

عاشقم بر قهر و بسر لطفش بجد

والله ازین خار در بستان شوم

این عجب بلبل که بگشاید دهان

این چه بلبل این نهنگ آتشیت

پس عاشق همیشه تشنه کام است و آنی از درد اشتیاق فارغ نیست اما این اشتیاق در هجران

دردناک و در وصال راحت و سعادت است. اما یک عامل در فراق کار را آسان میکند و آن اینست که

شخصی مانند مولوی از سر اراده خود برخیزد و امید به کارهای معشوق داشته باشد و بگوید.

تو خواهی گر چنانم من چنینم

تو خواهی گر چنینم آن چنانم

اما بعقیده حافظ موانع و مشکلات در طریق عشق زیاد و دزد و راهزن در طریق سیر و سلوک

فراوان است. و در این مورد است که اغلب احساسات معنوی با تخیلات شیطانی اشتباه می شود،

در شیهای تیره و تار برای هدایت سالک جرقه های عشق اذدل میجهد اما تخیلات شیطانی از برق

این جرقه ها ممانعت می کند و بسبب این اختلافات است که طریق عشق خطرناک بنظر می رسد.

از طرف دیگر وظیفه خود عاشق سنگین است؛ عشق باشخصیت نمیسازد و برای نیل به

مقصود باید شخصیت را از بین برد چه انسان در هر قدمی با شخصیت خود طرف خواهد شد. عشاق اغلب خودشان را می‌خواهند و خیالها و آرزوهایی می‌کنند که به صرفه خودشان است. وقتی که قیاس بگیریم مشاهده می‌شود که دوستی‌ها اغلب هوس است. سابق برای این مردم عقیده داشتند که هوی و هوس هم ثبات قدم می‌خواهد، و باید جلب اعتماد از مردم کرد و به همین جهت در دوستیها يك ثبات قدمی وجود داشت. چه عقل اقتضا می‌کند که انسان برای رسیدن بمقصود قدم‌را سخ و ثبات داشته باشد و هر دقیقه به رنگی در نیاید چه اعتماد مردم از او سلب میشود، سعدی فرماید:

ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز      کان سوخته را جان شد و آواز نیامد  
این مدعیان در طلبش بیخبرانند      کانرا که خبر شد خبری باز نیامد

ناله و فریاد هم نوعی ابراز شخصیت است و عاشق باید از سر شخصیت خود برخیزد. بزرگان گفته‌اند که: عشق يك قدم است و آن از خود گذشتن و ترك شخصیت خود کردن است و همین معنی است که طریق عشق را مشکل میسازد.

اما اگر در راه عشق ره بمقصودی برده نشود آنوقت سالک این راه فسادش بیش از دیگران خواهد بود و دیگرانرا بر چنین عاشق خام و سرخورده فضیلت است که: چو دزدی با چراغ آید گزیده‌تر برد کالا

\*\*\*

### بیمن همت حافظ امید هست که باز      اری اسامر لیلای لیلة القمری

**همت:** بمعنی اراده ثابت است و صوفیه همت را بسیار اهمیت می‌دهند. همت موجود است و عارف به همت خود آفرینش می‌کند.

**اسامر:** از کلمه سمر مشتق است و سمر در عربی یعنی سایه ماه و ماهتاب چون اعراب چراغی نداشتند شبهای ماهتاب می‌توانستند گردهم جمع شوند و صحبت‌هایی بنمایند و از این رو سمر بر افسانه‌هایی اطلاق شده که در شبهای ماهتاب گفته شود و بعداً در افسانه و قصه پرداختن بطور مطلق استعمال شد. در فارسی سمر بمعنی مشهور است مثلاً می‌گوئیم فلانی در عشق سمر شد و جمعش اسامر می‌آید.

**لیلی:** در زبان عربی چند کلمه را عرائس الشعر می‌گویند و آنها عبارتند از:  
**سلمی.** سعدی، لیلی و غیره، چون شاعر نمی‌خواهد اسم معشوق خود را ذکر کند سلمی و غیره می‌آورد. امیر معزی گوید:

از خیمه تا سعدی بشد، وز حجره تا سلمی بشد

وز حجره تا لیلی بشد، گوئی بشد جانم ز تن

در زبان فارسی کلمات ترك و بت و غیره جای آنها را گرفته است. حافظ فرماید:

اگر آن ترك شیرازی بدست آرد دل ما را

بخال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را

و یا:

خیز ای بت بهشتی و آن جام می بیار      کار دیبهشت کرد جهان را بهشت وار

### لیلة القمر : شب ماهتاب .

**معنی شعر :** اضافه گاهی معنی لطف و محبت می دهد مثل پسر من ؛ ولیلای یعنی لیلای من و معنی شعر چنین است که : بمبارکی اراده ثابت حافظ امید است که بینم بالیلای خود افسانه بگویم در شب ماهتاب . حافظ از همت خود استمداد می کند که او را به سعادت که عبارت از وصال معشوق است برساند و البته اشخاص باذوق می دانند که مهتاب برای رازونیا از بهترین موقع است و لطف و صفای آن بمراتب بهتر از روز و آفتاب است .

\*\*\*

استاد علامه فقید قدس الله روحه دوغزل دیگر حافظ را نیز شرح فرموده اند که اگر عمری باشد و توفیقی دست دهد آنرا نیز بنظر خوانندگان ارجمند خواهد رسانید بالله التوفیق و هو المستعان



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مركز جامع علوم انسانی

مرحوم ابوالمفاخر یغمایی متولد ۱۳۱۶ قمری متوفی ۱۳۶۳

قمری برابر فروردین ۱۳۱۳

این همه بیخود بخود ستم نتوان کرد  
روزی مقسوم بیش و کم نتوان کرد  
محو از آن دفتر این رقم نتوان کرد  
چاره غم جز بجام جم نتوان کرد  
شاخ قوی را بزور خم نتوان کرد  
در و گهر نیز منتظم نتوان کرد

غم چه خوری دفع غم بغم نتوان کرد  
وعده محتوم پیش و پس نتوان یافت  
محنت هر روزه صرف دفتر هستی است  
غم مخور و باده نوش کن که در ایام  
فکر جوان را بکار بد نتوان داشت  
نظم تو یغمایی آن بود که از آن به